

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۳/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۱

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال نوزدهم، شماره ۷۴، زمستان ۱۴۰۱

DOR:[20.1001.1.20080514.1401.19.74.5.7](https://doi.org/10.20080/514.1401.19.74.5.7)

واکاوی معناشناختی «حقیقت علویه» در آثار عرفانی امام خمینی (ره)

نرجس رودگر^۱

چکیده:

حقیقت علویه اصطلاحی است عرفانی که گرچه برگرفته از آثار ابن عربی و شارحینش است اما در عرفان شیعی جایگاه جدی‌تری یافته‌است. از بین عارفان شیعه، امام خمینی (ره) باپردازش این آموزه عرفانی، بحث از آن را از حاشیه به متن مباحث عرفانی وارد نموده‌است. هدف از این پژوهش به-تصویرکشیدن جایگاه حقیقت علویه در عرفان نظری در آثار و مکتوبات عرفانی امام خمینی است. دستاوردهای این بررسی در چند محور زیر بیان شده‌است: ۱. منشأروایی اصطلاح حقیقت علویه، ۲. عینیت حقیقت محمدیه و علویه ۳. حقیقت محمدیه و علویه تنها مجرای عنایت و محبت حق به خلق، ۴. جایگاه حقیقت علویه در عالم امر، ۵. جایگاه حقیقت علویه در تکوین و تشریح، ۶. سریان حقیقت محمدیه و علویه در مراتب هستی، ۷. انطواء شهادت به علی (ع) در شهادت به نبی و اله، ۸. حقیقت علویه، حقیقتی بی‌نهایت، ۹. حقیقت علویه، به عنوان قلب عالم، ۱۰. علی (ع)، باطن قرآن.

واژگان کلیدی:

حقیقت محمدیه، حقیقت علویه، عرفان شیعی، امام خمینی (ره).

۱- استادیار و مدیرگروه فلسفه و عرفان اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه،

قم، ایران. Narjes_rodgar@miu.ac.ir کد ارکید: orcid.org/0000-0002-2226-8249

پیشگفتار

امام خمینی از عرفای بزرگ معاصر است که در عرفان نظری، شاگرد آیت الله شاه آبادی، محقق و مدرس طراز اول عرفان نظری در حوزه علمیه قم بود. برخی از نگارشهای عرفانی ایشان عبارتند از: مصباح الهدایه، شرح دعای سحر، تفسیرسوره حمد، تعلیقه بر شرح فصوص قیصری، تعلیقه بر مصباح الأُنس فناری و الفوائد الرضویه. همچنین علاوه بر آثار عرفانی نام برده، رویکرد عرفانی ایشان در دیگر آثار غیرعرفانی شان نیز مشهود است.

امام خمینی را می توان عارفی منسوب به حوزه عرفان شیعی دانست؛ حوزه‌ای که با آموزه‌های یکی از عارفان هم عصر قیصری؛ یعنی سیدحیدر آملی به عرفان اسلامی، رنگ و بوی شیعی بخشید. عنوان عرفان شیعی به این معنا نیست که مکتبی جدا از عرفان ابن عربی و همگنان او باشد، بلکه شاید بتوان گفت تفاوت عمده این دو رویکرد عرفانی با چشم‌پوشی از برخی تمایزات جزئی، به اشخاص و مصادیق مربوط می‌شود.

حقیقت علویه اصطلاحی عرفانی است که در آثار عرفانی حضرت امام خمینی (ره) به‌کرات استفاده شده است. کاربرد این اصطلاح در این آثار در اغلب قریب به اتفاق موارد در کنار اصطلاح حقیقت محمدیه است که چنانکه در ادامه خواهد آمد این معیت به دلیل قرابت و یا حتی عینیت مصادیق این دو حقیقت است. تمرکز حضرت امام بر این اصطلاح، تحت تأثیر استاد عرفانشان آیت الله شاه آبادی است. (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۰۰)

گرچه پیشینه این اصطلاح را در عرفای شامخین سابق می‌توان مشاهده نمود لیکن امام خمینی مطالب دقیقی را در این موضوع به قید تحریر در آوردند که در بعضی موارد از ابتکارات ایشان است. (همان، ۱۰)

نظرات امام خمینی در موضوع حقیقت علویه دو دسته هستند. دسته اول نکاتی هستند که امام از قول عرفای شامخ سابق، بیان و تأییدی نمایند. دسته دوم نکات تأکیدی ایشان است که بحث را قدم یا اقدامی به جلو برده است. دیگر مواردی که در تبیین نظریه امام در این موضوع می‌توان از آن بهره‌برد، سخنان شارحان و مقدمه‌نویسان بر آثار عرفانی حضرت امام است. در این مقاله با مطالعه هر سه دسته از آثار، منظومه نظری حضرت امام در مورد حقیقت علویه به تصویر کشیده می‌شود.

منشأ روایی تعبیر حقیقت علویه

اشاره به مقام شامخ و بی‌بدیل علی بن ابیطالب (ع) را در کلمات شیخ اکبر نیز می‌توان به تکرار مشاهده نمود. محیی‌الدین در مقام تبیین حقیقت هبائیه محمدیه، فضیلت علی (ع) را بیان می‌نماید. وی علی (ع) را نزدیکترین مردم به مقام شامخ محمدی و حقیقت هبائیه محمدیه عنوان می‌نماید و این فضیلت گویی را تا بدانجا می‌رساند که حضرت را اسرار جمیع انبیا می‌داند. «بدء الخلق الهباء و أول موجود فيه الحقیقه المحمديه الرحمانیه ... فلم یکن أقرب إلیه قبولاً فی ذلك الهباء إلا حقیقه المحمد (ص) المسماء بالعقل، فكان سیّد العالم بأسره و أول ظاهر فی الموجود ... و أقرب الناس إلیه علی بن أبی طالب و أسرار الأنبياء أجمعین.» (قیصری (تصحیح آشتیانی)، ۱۳۷۵: ۵۳)

البته باید توجه داشت که طبق بیان مفسرین، مراد از «محمد» و «علی» در متن محیی‌الدین، حقیقت محمدیه و علویه است، نه وجود شخصی و جزئی آن دو بزرگوار در عالم ماده. مراد از «حقیقت علویه» عین ثابت آن حضرت است که اصل کلیه قابلیت بل فاعلیات است. (همان)

آنچه عرفای شامخین به عنوان حقیقت علویه مطرح نموده‌اند مستند به روایاتی است که معمولاً تحت عناوین مباحث عرفانی «انسان کامل» و یا «صادر اول» ذکر شده است. در بحث صادر اول «عقل» به عنوان اولین صادر معرفی می‌شود. در ذیل این عنوان روایاتی از کافی نقل می‌شود که صادر اول را گاه «عقل» گاه «قلم» و گاه «نور پیامبر (ص)» عنوان نموده است. در همین جاست که اضافه کردن روایاتی که دال بر اتحاد نوری پیامبر و امام علی علیهما السلام است عرفا را به اصطلاح «حقیقت علویه» رسانده است.

الف. عن أبی عبد الله، علیهم السلام، قال: إنَّ اللهَ كانَ إذْ لا كانَ، فَخَلَقَ الْكانَ وَ الْمَكانَ، وَ خَلَقَ نُورَ الْأَنْوارِ الَّذی نُورَتْ مِنْهُ الْأَنْوارُ، وَ أُجْرِيَ فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذی نُورَتْ مِنْهُ الْأَنْوارُ، وَ هُوَ النُّورُ الَّذی خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا. خداوند بود وقتی که کان نبود، پس کان و مکان را خلق فرمود، و نور الأنوار را که انوار از آن نورانی شدند خلق کرد، و از نور او انوار در او جاری ساخت، و آن نوری است که محمد و علی (علیها السلام) را از آن خلق فرمود. (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۶۷).

ب. اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ الْقَلَمُ «نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود.» (عروسی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۳۸۹)

ج. اَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ الْعَقْلُ «نخستین آفریده خدا خرد است.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۹۷)

د. عن أبی عبد الله، سلام الله علیه: إنَّ اللهَ تعالى خلق اسما بالحروف غیر منعوت، و باللفظ غیر منطقی، و بالشخص غیر مجسّد، و بالتشبيه غیر موصوف، و باللون غیر مصبوغ. مرحوم آشتیانی پیرامون این حدیث گفته است: «در کتاب عقل و جهل کافی روایاتی موجود است که جز به عقل اول تفسیر صحیحی نمی‌یابد. مرحوم امام ره این حدیث را از کافی نقل کرده‌اند، و تفسیر و تأویل محققانه‌ای از عارف کامل، آخوند ملا محسن فیض، قدس الله سره، درباره این حدیث صعب المنال - که از غرر کلمات خاتم الأولیاء حضرت امام صادق (ع) - نقل فرموده‌اند. آخوند فیض «اسم» مذکور در حدیث را

بر صادر اول تطبیق فرموده، و با کمال دقت عبارات این حدیث مبسوط را معنی کرده است. (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۴۳)

عینیت حقیقت محمدیه و حقیقت علویه

به دلیل ارتباط وثیق حقیقت علویه با حقیقت محمدیه در سخنان عرفا، فهم حقیقت علویه در گرو فهم حقیقت محمدیه است. عارفان مسلمان، عین ثابت اسم جامع «الله» را حقیقت اصلی و باطنی رسول گرامی اسلام (ص) می دانند، همچنان که خود پیامبر (ص) در روایتی می فرماید: «كنت نبياً وأدم بين الماء والطين» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۸: ۲۷۸) به نظر عرفا پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخن به حقیقت اصلی خود که همانا عین ثابت اسم جامع الله است و پیش از مسئله خلقت قرار دارد، اشاره می نماید، به همین جهت، از آن حقیقت که مظهریت اسم الله را حائز است به «حقیقت محمدیه» تعبیر می گردد.

این حقیقت، امری ازلی و ابدی است زیرا در صقع ربوبی جای دارد، لکن ظهور عینی و خارجی آن حقیقت محمدیه بدین صورت است که در هر عصر و زمانی و به اقتضای شرایط زمانی و مکانی، به نحوی خاص جلوه می کند و نبی ای از انبیای الهی به ظهور می رسد و این مسیر تکاملی در ظهور آن حقیقت ادامه یافته تا زمان ختمی که به نحو کامل در شخص عینی و بدن عنصری پیامبر گرامی اسلام در عام الفیل و سرزمین حجاز تجلی نموده است بنابراین همه انبیا از اصل و ریشه واحدی سرچشمه گرفته اند و با یکدیگر تفاضل طولی دارند تا آنکه نوبت به رسول الله (ص) می رسد که تطابق کامل با آن حقیقت دارد و اساساً آن حقیقت، حقیقت باطنی اوست (ر.ک: قیصری، ۱۳۷۵: ۴۰)

حقیقت محمدیه، نام دیگر تعین اول است که در آثار حکما به نام های دیگری نیز به نحو علی البدل توصیف شده است. تجلی اول، تجلی احدی ذاتی، اقرب التعینات، نسبت علمی، هویت مطلقه، وحدت ذاتی و احدیت، احدیت جمع و مقام جمع، حقیقه الحقایق، برزخ اکبر، مقام «أو ادنی»، طامه کبری، قابل اول و غیب اول از دیگر نام هایی است که هر یک به بعدی از ابعاد حقیقت محمدیه یا صادر اول اشاره می نمایند و اهمیت جایگاه آن را بیان می دارد. (قیصری حواشی جلوه، ۱۳۷۵: ۱۵۹ و ۲۷۲)

جامی در توضیح جمع این تعابیر گفته است: «برخی از بزرگان از «تعین اول» بخاطر برزخیت، یعنی اینکه جامع بین احد و احدیت اندراجی است به «حقیقه الحقایق» یاد کرده اند. برخی آن را «برزخ اکبر» جامع تمام برزخها نامیده اند که چونان اصلی در تمام آنها ساری است و در شرع از آن مقام با تعبیر «أو ادنی» یاد شده است. زیرا آن باطن مقام قاب قوسین است و از آن کنایه به حقیقت محمدیه شده است». (جامی، ۱۳۷۰: ۳۸)

عنوان «حقیقت علویه» معمولاً در پی «حقیقت محمدیه» ذکر می‌شود. این توالی چنانکه خواهد آمد در آثار حضرت امام به خوبی ملموس است. عرفا نظراتی را پیرامون ارتباط این دو حقیقت بیان نموده‌اند که بین کلامشان می‌شود به سه نظر دست یافت:

عینیت حقیقت محمدیه و علویه: قائلین دسته اول به استناد روایاتی چون «أنا و علی أبوا هذه الأمة» و «أنا و علی من نور واحد» که صادر از نبی مکرم اسلام است قائل به عینیت این دو حقیقت هستند. (فرغانی (مقدمه آشتیانی)، ۱۳۷۹: ۸۷) قیصری در موارد متعدد با تعبیری که از ابن عربی نقل می‌کند بر عینیت این دو حقیقت و غیریت اعتباری آن‌ها صحه می‌گذارد: «لان الولاية علی ما ذكره الشيخ الأكبر «محمدی المشرب و علوی المحتد» است. (قیصری، ۱۳۷۵: ۲۸۰)

خصوصیت حقیقت علویه نسبت به حقیقت محمدیه: تعبیر خصوصیت حقیقت علویه نسبت به حقیقت محمدیه را می‌توان به دو گونه برداشت نمود. اول، خصوصیت به معنای تقیید در برابر اطلاق است. برخی با استناد به روایت نبوی «یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی، إلیا أنه لا نبی بعدی» ولایت با واسطه را برای علی (ع) اثبات می‌کنند همانطور که هارون با واسطه موسی خلیفه الله است. آشتیانی این قول را انکار و اطلاق و خلافت بی‌واسطه علی (ع) نسبت به ذات حق را مورد وفاق عرفای کامل می‌دانند. (فرغانی (مقدمه آشتیانی)، ۱۳۷۹: ۸۷)

برداشت دوم از خصوصیت به معنای ولایت خاصه محمدیه است که در اصل و مبدأ عینیت دارد و اختلافش تنها به ظهور و مظهر است. (همان)

وراثت حقیقت علویه از حقیقت محمدیه: وراثت نیز تعبیر دیگری است که نتیجه‌اش همان عینیت یا خصوصیت به معنای دوم است. توضیح عارفان در این خصوص این است که وارث ولایت کلیه محمدیه، باید مطلق از کلیه قیود ساری در جمیع مراتب وجود باشد. (همان)

از شواهد عینیت این دو حقیقت قول ابن عربی در بیان حقیقت معراج است. در لیله معراج حضرت ختمی، بعد از عروج به تمام درجات امکانی و سیر در کلیه اسمای کلیه و جزئی و تشرّف به مقام او ادنی، با صوت علی بن ابی طالب مورد ندا واقع شد: «قف یا محمد فان ربک یصلی علیک». (همان)

شایان ذکر است که مقام او ادنی مقام اختصاصی نبی مکرم است و حضور علی (ع) در این مقام در لیله معراج نشان اتحاد مقام ایشان با مقام اختصاصی پیامبر است.

همچنین جندی فی شرح فصوص در الفص الشیخی، ظهور تفصیلی حقائق نبویه را از ابراهیم تا اولادش بیان می‌کند. تا این سلسله در مرتبه احدیت جمع در مقام کمالیه فردیه برزخیه محمد صلی الله علیه و آله ظهور یابد و سپس این ظهور را در وصایت علی (ع) اینگونه اظهار می‌نماید: «... ثم ابتدأت

بالصور الكمالیة الأحدیة الجمعیة، فی مرتبة الباطن و الولاية بآدم الأولیاء و هو اول ولی مفرد فی الولاية المورثة عن النبوة الختمیة المحمدیة و هو علی بن ابی طالب، (ع).» (جندی، بی تا: ۸۷)
از بین این نظرات حضرت امام قائل به عینیت حقیقت محمدیه و علویه هستند. (خمینی، ۱۳۸۸: ۱۴۱) ایشان این اتحاد را از نوع اتحاد ظاهر و مظهر می‌دانند همانطور که این اتحاد را برای حضرت الوهیت و حقیقت محمدیه قائلند.

امام خمینی ذیل آیه شریفه الله نور السموات والارض، حق تعالی را به نور الانوار تعبیر نمود که موجودات امکانی انوار مقیدی برای آن نور مطلقند. احتمال دومی که در مورد نور الانوار بیان داشته است «عقل اول» یا همان «فیض منبسط» است. ذیل این توضیح، حضرت امام اشاره‌ای به اتحاد حقیقت علویه و محمدیه دارند که خود منشأ عوالم کونی است: «و قوله (ع): و هو النور الّذی خلق منه محمداً (ص) و علیاً (ع) ای، من نور الأنوار الّذی هو الوجود المنبسط، الّذی قد عرفت أنه الحقیقة المحمّدیة (ص) و العلویة (ع) بنحو الوحده و اللاتعیّن، خلق نور هما المقدس. هذا صریح فیما ذکرنا. فتفکر فیہ حتّی یفتح علیک الأسرار. و قوله (ع): فلم یزالا نورین أولین إذ لا شیء کون قبلهما. یعنی به أن نورهما المقدس المنشأ من نوره، هو العقل المجرد المقدم علی العالم الكونی.» (همان)

حقیقت محمدیه و علویه تنها سبیل عنایت و محبت حق به خلق

آشتیانی در مقدمه مصباح الولاية امام، با تمسک به مقام برزخیت حقیقت محمدیه که ناشی از جامعیت احدیت و واحدیت و جمع جهات حقی و خلقی است، کمال استجالی این حقیقت و واسطه‌گری آن در نظام حبی بین حق و خلق را مطرح می‌نماید. به این صورت که عنایت و محبت حق به خلائق تنها از طریق این حقیقت صورت می‌گیرد. « این حقیقتی که ظلت برزخا جامعاً بین الأحدیة و الواحدیة از جهتی عین حقیقت وجود، و از جهتی عین احدیت و واحدیت است. چه آن که متعلق آن اگر بطون ذات و حقیقه الحقائق اعتبار شود، «احدیت» است. و اگر از آن جهت که مبدأ جمیع فعلیات و قابلیات و مکمن کلیه فعلیات (اسماء الهیه) و قابلیات (اعیان ثابته) لحاظ گردد و در آن «تنزل ما» اعتبار شود، «واحدیت» نام دارد. و از آن جا که ظهور حسب ذاتی و محبت جامع بین مقام محبی و محبوبی در مقام فرق و تعین به عین ثابت و صورت علمی «حقیقت محمدیه» تحقق یابد، این وحدت حقیقیه هدف سهم فاحبیت است. و از تجلی حق به اسم جامع در این صورت و تعین علمی، که صورت معلومیت ذات است و عین ثابت کلی او سمت سیادت بر جمیع اعیان ثابته دارد، حق تعالی، یعنی حقیقه الحقائق، در مقام کمال اسمائی خود را به اسماء حسنی و صفات علیا در عین جامع محمدی مشاهده نماید و «کمال استجلاء»، که علت غایی ایجاد است، با ظهور آن حقیقت، که متصف به کافه اسماء الهیه می‌باشد جز قدم و وجوب ذاتی، حاصل می‌گردد: و به ينظر الحق إلى الخلائق و یرحمهم.» (خمینی، ۱۳۷۶: ۲۱)

آشتیانی پس از بیان کیفیت سریان این حقیقت ساریه می‌گوید «از آن جا که ساری در کلیه کثرات است، یعنی از جهت سریان اطلاقی، در مراتب صعود و نزول قبول قیود نماید و معروض معانی ماهویه سراپه گردد: در عقل عقل و در نفس نفس است؛ و در هر شیء که ظاهر گردد عین آن شیء است از جهت قبول حدود، و غیر آن شیء است از جهت اطلاق؛ و الله من ورائهما محیط. و در لسان شرع بر «وجود منبسط» و مشیت و اراده فعلیه و رحمت واسعه الهیه و «حق مخلوق به» و «قیومیت ظلیه» و «حقیقت محمدیه» و علویه «هباء» اطلاق گردیده. و نیز بر این حقیقت، که خمیرمایه مخلوقات است، «ماده المواد» و «حقیقه الحقائق» نیز اطلاق کرده‌اند.» (همان: ۱۳۷)

جایگاه حقیقت علویه در عالم امر

امام خمینی حقیقت علویه را نه از عالم خلق، بلکه از عالم امر می‌داند. بنابراین منظور از مجعولیت این حقیقت، مخلوقیت نیست بلکه مراد از مجعولیت «وجود منبسط» آن است که نخستین فیض حق باید جامع کلیه کمالات و فعلیاتی باشد که در حقایق وجودیه و نسبت خلقیه ظهور می‌نماید. این فیض ساری در جمیع دراری و ذراری وجود است. همچنین این حقیقت اطلاقیه متصل است به مقام الجمع و الوجود. امام (ره) «فیض مقدس» را نفس «امر» و عین ظهور حق می‌داند، نه مفاض؛ و جهت سوائیت و غیریت لازمه علیت و معلولیت را از آن نفی کرده‌است. از این فیض به اول کلمه شقت اُسماع الممكنات تعبیر نموده‌اند؛ و نیز آن را به مدلول کریمه مبارکه «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» و «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» نفس کلمه «کن» وجودیه دانسته که عین ربط و نفس فناء در وجه وجود حق است و جهات تمایز لازم حدیث ظاهریت و مظهریت در آن نمی‌باشد. از نظر ایشان اولین حقیقتی که از ناحیه کلمه «کن» وجود متعین شد، عقل اول و نور اول و قلم اعلی است که از سنخ نور است. (ر.ک خمینی، ۱۳۷۶: ۶۲-۶۳)

جایگاه حقیقت علویه در تکوین و تشریح

همان‌طور که گفته شد حقیقت محمدیه واسطه فیض تکوینی و هدایت تشریحی است. با توجه به قول حضرت امام مبنی بر عینیت این دو حقیقت از نوع ظاهر و مظهر، عین وساطت تکوینی و تشریحی حقیقت محمدیه برای حقیقت علویه نیز اثبات می‌شود.

ایشان در آداب الصلوه به اجمال و در مصباح الهدایه به تفصیل از این دو نقش حقیقت علویه پرده برداشت. محور این فرمایش‌ها را می‌شود بدین صورت ترتیب داد:

الف- نقش حقیقت علویه در نظام تکوین:

نقش ضروری حقیقت علویه از منظر فلسفی به ضرورت در ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت.

نقش ضروری حقیقت علویه از منظر عرفانی. رابط فیض مقدس و وجود منبسط

ب - نقش حقیقت علویه در نظام تشریح: بطلان هر سلوک الی الله بدون وساطت ولایت امام خمینی در این خصوص می‌فرمایند: « دان که طی این سفر روحانی و معراج ایمانی را با این پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی‌نور نتوان نمود: وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. (نور، ۴۰) پس، در سلوک این طریق روحانی و عروج این معراج عرفانی تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت، که واصلان الی الله و عاکفان علی الله‌اند، حتم و لازم است، و اگر کسی با قدم انانیت خود بی تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند، سلوک او الی الشیطان و الهاویه است. (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۳۶ و ۱۳۷)

سپس ایشان وساطت تکوینی را با اصطلاحات فلسفی توضیح و ربط آن به وساطت تکوینی را بیان می‌کنند: «به بیان علمی، چنانچه در ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت، محتاج به واسطه و رابطه‌ای است که وجه ثابت و تغیر و قدم و حدوث داشته باشد که اگر آن واسطه نباشد فیض قدیم ثابت عبور به متغیر حادث در سنت الهیه نکند و رابطه کونیه وجودیه حاصل نشود... و در ذوق عرفانی رابط فیض مقدس و وجود منبسط است که مقام برزخیت کبری و وسطیت عظمی را دارد و آن بعینه مقام روحانیت و ولایت رسول ختمی که متحد با مقام ولایت مطلقه علویه است می‌باشد... همینطور، در رابطه روحانیه عروجیه، که عکس رابطه کونیه نزولیه است و بعبارة اخری قبض وجود و رجوع الی ما بدء است، محتاج به واسطه است که بدون آن واسطه صورت‌نگیرد، و ارتباط قلوب ناقصه مقیده و ارواح نازله محدوده به تام فوق التمام و مطلق من جمیع الجهات بی واسطه‌های روحانی و رابطه‌های غیبی تحقق پیدانکنند... (همان)

نتیجه اینکه از منظر امام تمسک به اولیاء نعم که خود راه عروج به معارج را یافته و سیر الی الله را به اتمام رسانده‌اند از لوازم سیر الی الله است.

سپس حضرت امام روایاتی را که ملهم این مطلب عرفانی هستند و بیانگر عدم قبولی ایمان و اعمال جز در سایه سار ولایت است را ذکر نمودند. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۹۰) (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۵۹) (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۳۰)

آشتیانی در خصوص تسری وساطت تکوینی و تشریحی از حقیقت محمدیه به علویه قائل است که مسئله ولایت و علم به حقیقت آن، که باطن نبوت است، از عویصات علم توحید است. چه آن که «حقیقت محمدیه»، که همان عین ثابت احمدیه باشد، واسطه ظهور خیرات و برکات است، و نیز واسطه ظهور کثرات از ناحیه تجلی حق به اسم اعظم. و این مقام برای صاحب ولایت علویه و دیگر ائمه اهل بیت بالوراثه ثابت است. (قیصری، ۱۳۷۵، ۵۶)

سریان حقیقت محمدیه و علویه در مراتب هستی و عینیت آن با سریان حق

از مهم‌ترین احکام حقیقت محمدیه، سریان آن در تمام مراتب هستی است. این حقیقت مرسله و مطلقه، که ظل وجود حق است، از جهتی عین وجود مطلق عاری از قید اطلاق است؛ و از جهت سریان و ظهور در مظاهر مقیده عین مقیدات است که از آن‌ها به «اثر» تعبیر کرده‌اند. و از جهت آن که نفس ظهور حق است و ظهور الشیء بجهت الإطلاق عین شیء است، احکام غیریت مغلوب احکام وحدت است. و از آن جا که ساری در کلیه کثرات است، یعنی از جهت سریان اطلاق، در مراتب صعود و نزول قیود را می‌پذیرد و معروض معانی ماهویه سرابیه گردد. به این معنا که در عقل عقل و در نفس نفس است؛ و در هر شیء که ظاهر گردد عین آن شیء است از جهت قبول حدود، و غیر آن شیء است از جهت اطلاق؛ (و الله من ورائهما محیط).

همین حقیقت ساری است که در لسان شرع و البته عرفان بر «وجود منبسط» و مشیت و اراده فعلیه و رحمت واسعه الهیه و «حق مخلوق به» و «قیومیت ظلیه» و «حقیقت محمدیه» و علویه «هباء» اطلاق گردیده و از آن جهت که خمیر مایه مخلوقات است، «ماده المواد» و «حقیقه الحقائق» نیز به آن اطلاق کرده‌اند. (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۳۷)

طبق مبانی حضرت امام که البته موافق عرفای شامخین است حقایق ممکنه به فیض واحد ساری در مراتب صعود و نزول متحققند. و این فیض ساری چیزی جز نفس سریان حق نیست. به عبارت واضح‌تر، دو سریان در بین نیست؛ سریان «وجود منبسط» نفس سریان حق است و عین تقوم به وجود قیوم مطلق.

از سوی دیگر امام نیز مانند ملاصدرا بین نظر حکما و عرفا در وحدت عقل اول و وجود منبسط جمع می‌کند به این شکل که «عقل اول همان وجود منبسط است به اعتبار جمع؛ و همین عقل مجرای سریان نور هستی است علی سبیل الأشرف فالأشرف؛ و وجود ساری در مظاهر مقام تفصیل عقل اول است. اگر تعینات را اعتباری دانستیم، در این صورت وجود به صرافت خود باقی است.» (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۳۵-۱۳۶)

انطواء شهادت به حقیقت علویه در شهادت به حقیقت محمدیه و شهادت به حضرت الوهیت

امام خمینی در نکته‌ای نغز مبتنی بر رابطه ظاهری و مظهریت حقیقت محمدیه و علویه، همین سنخ ارتباط را در شهادت به رسالت پیامبر اسلام و ولایت علی ابن ابیطالب بیان نموده‌اند. اما نکته بدیعتی که اضافه می‌کنند این است که حقیقت خلافت و ولایت، ظهور الوهیت است بنابراین طبق نظر استادشان آیت الله شاه آبادی به این نتیجه رسیدند که شهادت به ولایت در شهادت به الوهیت منطوقی است. با این حال خودشان این نتیجه را نیز اضافه نمودند که در شهادت به الوهیت هردو

شهادت منطوی است. بنابراین هرکس شهادت به لاله الا الله می‌دهد در حقیقت به رسالت و ولایت نیز شهادت می‌دهد. «حقیقت خلافت و ولایت ظهور الوهیت است، و آن اصل وجود و کمال آن است. و هر موجودی که حظی از وجود دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن که حقیقت خلافت و ولایت است حظی دارد، و لطیفه الهیه در سرتاسر کائنات از عوالم غیب تا منتهای عالم شهادت بر ناصیه همه ثبت است. و آن لطیفه الهیه حقیقت «وجود منبسط» و «نفس الرحمن» و «حق مخلوق به» است که بعینه باطن خلافت ختمیه و ولایت مطلقه علویه است. و از این جهت است که شیخ عارف شاه آبادی دام ظلّه می‌فرمود که شهادت به ولایت در شهادت به رسالت منطوی است، زیرا که ولایت باطن رسالت است. و نویسنده گوید که در شهادت به الوهیت شهادتین منطوی است جمعا، و در شهادت به رسالت آن دو شهادت نیز منطوی است، چنانچه در شهادت به ولایت آن دو شهادت دیگر منطوی است.» (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۴۱ و ۱۳۵)

حقیقت علویه، به عنوان حقیقتی بی‌نهایت

حقیقت علویه با اولین جلوه و ظهور و تجلی حق اتحاد و عینیت دارد. مدرس زنوزی در بیان اوصاف این وجود مطلق، وجود عام و مطلق و کلی را اولین جلوه حق در عالم خلق و کثرت دانسته‌اند. از نظر ایشان این مرتبه از وجود، فعل مطلق حق و مظهر ذات مقدس حق اول است. با این توضیح که حقیقت واجب‌الوجود، که متصف به وجوب و ازلیت ذاتیه است، بسیط من جمع الجهات و الحیثیات است؛ پس، به نفس ذات متجلی و فیاض است، نه به ضمیمه‌ای از ضمایم و حیثیتی از حیثیات، و گرنه جهت امکانی، بلکه ترکیب از جهت وجوبی و امکانی، در ذات اقدس او ثابت می‌شود؛ و حال آن که حق به تمام هویت متجلی و فیاض است، نه به جزء ذات. ناچار باید اثر و فعل و فیض او تمام اثر ذات حق و جلوه ذات و حقیقت مبدأ اول باشد. سپس ایشان تناهی یا عدم تناهی این حقیقت را مطرح می‌کند. از نظر او «اثر تمام ذات، تمام اثر ذات، و جلوه تمام ذات، تمام جلوه ذات است در شدت و قوت و تمامیت، و قوت و صرافت غیرمتناهی است به عده غیرمتناهی. ناچار تمام اثر ذات نیز صرف و تام است و محدودیتی در او متحقق نباشد، مگر به قدری که لازمه مجهولیت است.» (رک زنوزی، بی تا: ۱۷۴)

منظور زنوزی آن است که این وجود عام اگر چه غیر متناهی است، ولی غیر متناهی است از جهت «عدت» کمالات وجودی. چراکه کلیه وجودات مقیده که متقوم به این وجودند از ناحیه این فیض تعیین می‌پذیرند؛ ولی این وجود مطلق ساری در کلیه مظاهر در «شدت» وجود نامتناهی نمی‌باشد. از این حقیقت تعبیر به «رحمت رحمانیه»، یعنی رحمت امتنانیه، نیز شده است. و لقب «حبیب الله» و نیز کلمه طیبیه «رحمة للعالمین» از اخص القاب حضرت ختمی نبوت و ختمی ولایت است. (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۱۳۲ و ۱۳۱)

حقیقت علویه به عنوان قلب عالم

قیصری در اشاره به روح اعظم که آن را در حقیقت روح انسانی و مظهرذات الهی از حیث ربوبیتش می‌داند بیان می‌کند روح اعظم در عالم کبیرمظاهری دارد که عقل اول، قلم اعلی، نور، نفس کلیه و لوح محفوظ و... است. همچنین در عالم صغیر نیز مظاهری دارد که سرّ و خفی و روح و قلب و کلمه و روح و فؤاد و صدر و عقل و نفس است. سپس ضمن بیان شواهدی قرآنی بر موارد مذکور به بیان وجه این عناوین می‌پردازد. (ر.ک قیصری، ۱۳۷۵: ۱۳۷-۱۳۸)

او معتقد است مقام قلب همان نفس است که به درجات کمال جمعی رسیده است. نفس آنگاه که فعل نباتی انجام می‌دهد نفس نباتی است. در مرتبه فعل حیوانی، نفس حیوانی است. آنگاه که قوای حیوانی بر قوای روحانی تسلط یابد نفس اماره است و آنگاه که نور قلب از غیب تلالؤ کند برای اظهار کمال قلب و ادراک قوه عاقله مبنی بر فساد احوالش، لوامه نامیده می‌شود. این مرتبه مقدمه ای است برای ظهور مرتبه قلبیه که رد آن نور قلبی بر قوای حیوانی تسلط می‌یابد و نفس به اطمینان می‌رسد و نفس مطمئنه نامیده می‌شود.

در مرتبه آخر، وی ظهور مقام قلب را چنین توضیح می‌دهد: «و لما کمل استعدادها و قوی نورها و إشراقها و ظهر ما کان بالقوه فیها و صار مرآة للتجلی الإلهی، یسمی بالقلب و هو المجمع بین البحرین و ملتقى للعالمین، لذلك وسع الحق و صار عرش الله كما جاء فی الخبر الصحیح: لا یسعی ارضی و لا سماء و لكن یسعی قلب عبدی المؤمن» (همان)

از منظر آشتیانی، عقل منور به نور شرع و حافظ نفس از وقوع در مهالک و مستعد از برای قبول تجلیات اسمائیه، وارد مقام قلب می‌شود. و مراد صاحب شریعت از «قلب المؤمن بین الإصبعین» قلب مظهر تجلیات جلالیه و جمالیه است. و همین «قلب» بعد از تحقق به مقام مظهریت اسمائیه، به مقام «روح» می‌رسد که مرتبه روحیه محاذی مرتبه «واحدیت» است. و مقام بعد از روح مقام «سرّ» است. و در مقام «خفا» و «اخفی» سیر صعودی وجود ندارد، چه آن‌که «خفا» فنای در احدیت ذاتیه، و «اخفی» مقام فرق بعد الجمع و صحو ثانی است. مرتبه و مقام «شعیب» همان مقام قلبیه است که در این مقام مظهر برخی از تجلیات اسمائیه گردید، و موسی، (ع)، از او، علی نبینا و آله و (ع)، علم صحبت و مقام جمع و فرق و خلوت و جلوت و سیاست آموخت، چه آن‌که علوم مذکوره از شعب و فروع و اصل و أغصان مقام «قلب» است، و کلمه شعیب، (ع)، اختصاص به حکمت قلبیه دارد. از آنجا که آن حضرت صاحب مقام قلب است و حقیقت قلب مظهر ظهور فیض از حضرت «رحمان» به جمیع قوای انسانیه است. این قلب صنوبری نیز مظهر قلب است که مظهر تجلیات اسمائیه است. آشتیانی پس از بیان توضیحات فوق مصداق قلب را کلیه صور وجودیه و عوالم غیب و شهود انسان کامل محمدی یا علوی می‌داند که متحقق است به مقام برزخیت کلیه کبری بین الوجود و الإمكان، و از او فیض به همه عوالم متعینه می‌رسد. (قیصری (مقدمه آشتیانی)، ۱۳۷۵: ۷۶۶)

به گفته قیصری واجب است در هر عصری انسانی باشد که صاحب اسم اعظم است و از او به قلب عالم امکان تعبیر می‌شود و فیض از او به عالم امکان تسری می‌یابد. سپس قیصری مسلم می‌داند که بعد از غروب شمس نبوت این ولایت عظمی در مشکات ولی‌ای از اولیا که صاحب مقام محمد است منتقل می‌شود. (همان)

علی (ع)، باطن قرآن

آشتیانی در مقدمه مصباح الهدایه در بیان اصول عرفانی حضرت امام در این کتاب شریف، به بعد دیگری از حقیقت علویه ناظر به مقام تأویلی حضرت در کلمات حضرت امام اشاره می‌نمایند. ترتیب مباحث ذکر شده به شکل زیر است:

از تعیین اول، که اصل و اساس کلیه جهات قابلیه و فاعلیه می‌باشد، به «حقیقت محمدیه» (ص) تعبیر کرده‌اند، که برزخ بین حقیقت و جوب و امکان دانسته شده است
مرتب و مقام حضرت ختمی نبوت و ولایت باطن «فیض اقدس» است
حقایق اسماء و صفات در تعیین اول به وجودی جمعی تحقق دارند و لذا از این مرتبه به «باطن اسماء و صفات» تعبیر کرده‌اند.

این مرتبه همان بطن «هفتم» از بطون سبعة قرآنیه است که عامه و خاصه از حضرت ختمی مقام نقل کرده‌اند و در کلام اهل بیت نیز با عبارات مختلف به آن تصریح شده است که «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَ. وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ. وَ نِيزَ نَقَلَ كَرَاهَةً أَنْ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا، وَ بَطْنَ، وَ حَدًّا، وَ مَطْلَعًا. وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعِينَ أَبْطُنٍ. وَ إِلَى سَبْعِينَ بَطْنًا نِيزَ نَقَلَ كَرَاهَةً».

در کتاب تکوین نیز «ظهور» و «باطن» و «حد» و «مطلع» تحقق دارد. صاحب «تفسیر فاتحه الكتاب» (اعجاز البیان فی تأویل أم القرآن) صدرالدین قونوی، در این بحث، مانند سایر عویصات، محققانه مطالبی در سلک تحریر کشیده است که در مقام تطبیق بین نظام کل و حقیقت عالم و نظام جمعی انسان کامل محمدی (ع) بیان شده است.

باطن هفتم از کلام الهی و قرآن، مقام «أَوْ أَدْنَى» و «تعیین اول» و «حقیقه الحقائق» (أصل کل الفاعلیات و القابلیات) نام دارد، که نهایت سیر انسان محمدی، و اصل کلیه نبوات و ولایات است. این مرتبه به اعتباری کینونت قرآنی آن حقیقت و اولین ظهور و نور طالع از غیب الغیوب است که فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ (أَوْ قَدَّرَ اللَّهُ) نُورِي. وَ بِهٖ اِعْتِبَارَ مَقَامِ فَرْقِي وَ «عروج تحلیلی» و قبول تنزل بعد از تنزل تا استقرار در رحم، و ابتدای «عروج ترکیبی» و قبول عروج بعد العروج تا انتهای آن به ولوج در واحدیت و مظهریت نسبت به اسماء کلیه مستجنه در احدیت و اسماء فرقیه کلیه و جزئیه در واحدیت و تهیو و استعداد مزاج تام الاعتدال عنصری، آن وجود جمعی جامع جمیع کلمات الهیه، که متصف به اعلی درجات اعتدال است. (خمینی، ۱۳۷۶: ۲۸)

با اضافه کردن این اصل که حقیقه الحقایق تعبیر دیگر حقیقت محمدیه است که متحد با حقیقت علویه است، این نتیجه اثبات می شود که علی (ع) باطن قرآن است. ابن فارض صریحا علی (ع) را صاحب تأویل و باب مدینه علم پیغمبر و بیان کننده حقایق قرآن و عترت را که علی فرد اکمل آنهاست، قائم مقام نبوت دانسته است، وی معتقد است این مقام از برای پیغمبر بالأصله و بالذات و جهت علی، بالوراثه ثابت است، لذا نزد عرفا عترت وارث مقام و علوم و احوال آن حضرت می باشند.

او معتقد است علی به واسطه نیل به مقام تأویل و علم لدنی که خاص صاحب ولایت کلیه و وارث علم نبوت است، مشکلات از معارف و علوم، به خصوص معارف راجع به احوال و مقامات نبوت را واضح نمود و پیغمبر که خود صاحب تأویل و منشأ علوم است، او را وصی خود معرفی نمود و فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» و نیز فرمود: «یا علی أنت منی بمنزله هارون من موسی (فرغانی، ۱۳۷۹: ۸۶)

نتیجه گیری

بحث از حقیقت علویه از آغازین ترین آثار عرفان نظری در آثار ابن عربی، قیصری، جندی، فرغانی و... وجود داشته است. این حقیقت در آثار مذکور، حقیقتی متحد با حقیقت محمدیه عنوان شده است که تمام آثار آن را دارد.

بحث از حقیقت علویه در آثار عرفای شیعه از سید حیدر آملی گرفته تا امام خمینی (ره) پررنگتر جلوه کرده است. موارد ده گانه ای که در مقاله بیان شد متخذ از تأکیدات و عنایات امام خمینی به این موضوع در آثار عرفانی شان است. اما این موارد همه سخن نیست و عرفای شیعه مباحث دیگری را نیز در این راستا طرح نموده اند. از جمله سید حیدر آملی در جامع الاسرار این تلازم را توضیح می دهد. وی در ذیل اشاره به مقام قرب فرایض که از مقامات ولایت است درجه عالی اتحاد وجودی حضرت الوهیت و حقیقت محمدیه و علویه را بیان می نماید و از این طریق، تسری ضرورت اطاعت از اله به ولی الله و خلیفه الله را اثبات می کند. (آملی، ۱۳۶۸: ۲۴۹: ۱۴۰)

از سوی دیگر در آثار ابن عربی و شارحینش علاوه بر طرح مسئله حقیقت علویه، موضوعاتی چون حقیقت مهدویه نیز مطرح می گردد که ریشه در همان بحث دارد و به نوعی مثبت عقاید شیعه در خصوص ائمه اطهار علیهم السلام از نسل امام علی (ع) است که به وجود حضرت مهدی (ع) ختم می شود. ابن عربی علی را سر انبیا و امام العالم و اقرب الناس الی رسول الله دانسته است. از سویی مهدی آخرین فردی است که این ولایت را به اطلاق به ارث می برد. قیصری ذیل کلام او در باب ختمیت ولایت مهدویه را وارث ختم محمدی و سر تمام انبیا می داند. (قیصری، ۱۳۷۵: ۸۶۳)

به همین مناسبت به اعتباری، علی خاتم ولایت مطلقه محمدیه است، یعنی افضل اولیا و وارث فرد حضرت ختمی مقام است که جمیع اولیا از مشکاة ولایت او کسب فیض می‌کنند و به اعتباری مهدی - (ع) - خاتم ولایت مطلقه محمدیه است. (فرغانی، ۱۳۷۹: ۸۸)

قونوی قائل است مهدی خلیفه بلاواسطه الله تعالی است نه مانند هارون که خلیفه باواسطه اوست به وساطت موسی (ع). لذا مهدی را صاحب ولایت مطلقه می‌داند. مهدی دارای ولایت مطلقه، بل خاتم ولایت مطلقه محمدیه است به حسب زمان، یعنی بعد از او خلیفه‌ای که خلافت او به اصطلاح ارباب عرفان - کانت علی قلب محمد - مضاف به قلب محمد و مأخذ معارف او مقام او ادنی و خود مظهر اسم الله ذاتی باشد، وجود ندارد. (همان: ۸۷)

ابن عربی و شارحانش ذیل بیان خصوصیات انسان کامل و کون جامع و ولایت مطلقه، ضرورت حضور دائمی و همیشگی انسان کامل را در زمین اثبات می‌کنند چراکه انسان کامل، همچون تأثیر علت فاعلی و غایی، عمود معنوی این عالم است که بدون او زمین و زمان به هم می‌ریزد. لیکن حقیقت محمدیه که باطن انسان کامل است در هر عصری در فردی ظهور می‌کند: «و العالم باق ما هذا الإنسان باقیاً، علی سبیل تجدد الأفراد». (قیصری، ۱۳۷۵: ۷۶۷)

آشتیانی این فرد را بعد از نبی علی بن ابیطالب می‌داند که به گفته ابن عربی سر جمیع انبیاست: «الشیخ صرح بأن أكمل الأولیاء بعد النبی رتبه، یكون سر الأنبیاء، علی بن ابي طالب، و زماناً، هو المهدی الموعود، روحی لمقدمه الفداء.» (فرغانی، ۱۳۷۹: ۸۴)

براین اساس اهل بیت حضرت ختمی مآب بعد از انقطاع نبوت، در کسوت ولایت وارث مقام و مرتبه ولایت آن حضرت می‌باشند و ولی کامل صاحب ولایت مطلقه، خاتم ولایت مطلقه مقام نبوت در هر عصر منحصر به یک فرد از افراد عترت است و دیگر اولیا محکوم به حکم قطب کامل مکملند. جمعی از محدثان عامه نیز گفته‌اند، بنابر مدلول احادیث ثقلین بقای فردی از افراد عترت الی یوم القیامه، لازم است. (همان: ۸۴)

برخی از روایات دال بر خلافت اهل بیت و لزوم تمسک به عترت را شارح محقق، فرغانی از طرق عامه نقل نموده است و منشأ گرایش او و دیگر عرفا به این اعتقاد، روایات غیرقابل انکار و کثرت ورود آن از طرق عامه است چه رسد به روایات شیعه. (همان: ۸۵)

حاصل آنکه به اعتباری، علی خاتم ولایت مطلقه محمدیه است، یعنی افضل اولیا و وارث فرد حضرت ختمی مقام است و به اعتباری مهدی (ع) خاتم ولایت مطلقه محمدیه است، یعنی خلافت خاص محمدی که جمیع اولیا از مشکاة ولایت او کسب فیض می‌کنند ابن عربی در فصوص به این خلافت اشاره و شارحان خاتم الأولیاء مذکور در کلام شیخ را به مهدی موعود تفسیر نموده‌اند. (همان) جندی در شرح خود بر فصوص ابن عربی، در بیان و شرح معنی «آل» فرموده است: «اما آله فعبارة عن الأقارب الذین یؤول إلیهم أموره - صلی الله علیه و سلم - و موارثه العلمیة و المقامیة و الحالیة». ابن

عربی وارثان پیامبر را به چند دسته تقسیم می‌کند که همگی از اولاد فاطمه سلام الله علیها هستند و امام قایم را افضل این وراث می‌داند. جندی این دسته‌بندی را به شکل زیر ذکر می‌کند و به مهدی به عنوان افضل وراث اشاره می‌نماید: ۱. کسانی که در صورت خاندان اویند نه در معنا و به این شکل که از نظر خاک و عنصر به او نسبت دارند اما به جای اشتغال به معنویات و کشفیات علمی و معنوی به حطام دنیا مشغولند. ۲. کسانی که در معنا و خلق و صورت دینی شرعی و صورت نوری روحی از او بهره بردند چون رسول الله دو صورت دارد اول صورت طینی عنصری، دوم صورت نوری روحی، دسته سوم کسانی هستند که در دو نوع صورت وارث پیامبرند. این دسته اکمل و افضلند. جندی مهدی را از وارثان دسته آخر می‌داند: و فی هذه النسبة و القرابة تفاوت المقامات و الدرجات و فیها ترتیب الأولیاء المحمّدیون و هم الأنبیاء و الأولیاء بالنبوة العامّة، لا بالنبوة الخاصّة التشریعیة المنقطعّة المختومه برسول الله (ص). و إذا انضاف بهذه القرابة الدینیة، قرابة طینته الطیبة الطاهرة، کالمهدی (ع) و الائمه الکاملین، الطیبین الطاهرین فذلک اکمل و أجمل و افضل. «فرغانی، ۱۳۷۹: ۹۴)

در نتیجه حقیقت علویه باطن امیرالمومنین علی (ع) است که در هر زمان متلبس به حیثیات فردی امامی می‌شود که به گفته ابن عربی از اولاد فاطمه سلام الله علیهاست.

منابع و مأخذ

۱. آملی، سید حیدر، جامع الأسرار و منبع الأنوار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول ۱۳۶۸.
۲. جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ دوم ۱۳۷۰.
۳. جندی، مویدالدین، شرح فصوص الحکم، بی تا.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹.
۵. خمینی، آداب الصلاة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چ ۱۶، ۱۳۸۸.
۶. خمینی، روح الله، مصباح الهدایه إلى الخلافة و الولاية، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم ۱۳۷۶.
۷. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، قم: تفسیر نور الثقلین، اسماعیلیان، ۱۴۱۵.
۸. فرغانی، سعیدالدین سعید، مشارق الدراری (شرح تائیه ابن فارض)، مقدمه و تعلیقات: سید جلال الدین آشتیانی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۹.
۹. قیصری رومی، داوود، شرح فصوص الحکم، به کوشش: استاد سید جلال الدین آشتیانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی، ترجمه مصطفوی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیة، ۱۳۶۹.
۱۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. زنوزی، آقا علی حکیم، بدایع الحکم، بی جا، بی تا.

A Semantic Analysis of the Alawite Truth in Imam Khomeini's Mystical Works

Narjes Roodgar

Assistant Professor, Department of Islamic Mysticism and Philosophy, Higher Education Institute of Bentolhoda, Qom, Iran. n.roodgar@gmail.com

Abstract

Alawite truth (Haghighat-e Alawieh) is a mystical term which has been already taken from Ibn Arabi's works and his commentators, but has taken a more serious place in Shiite mysticism. Have done. The purpose of this study is to illustrate the place of Alawite truth in the discussions of theoretical mysticism in Imam Khomeini's thought. The results of this study are as follows: 1. The origin of the term Alawite truth, 2. The objectivity of Haghighat-e Mohammadiyeh and Alawieh, 3. Haghighat-e Mohammadiyeh in Mysticism, 4. Haghighat-e Mohammadiyeh and Alawiyah is the only channel of care and love for the people, 5. Alawite truth is from the world of matter, 6. The place of Alawite truth in the creation and legislation, 7. Srian Haghighat Mohammadiyeh and Alavi in the levels of existence, 8. The Antioch of Martyrdom to Ali PBUH in Martyrdom to the Prophet and God, 9. The truth of Alawite is infinite, 10. Alawite truth is the heart of the whole world, 11. The necessity of obeying Imam Ali, 12. Ali, peace be upon him, inside the Qur'an, 13. The relationship between Alawite and Mahdist provinces, 14. Ahl al-Bayt, people of Alawite truth Haghighat-e Alawieh

Keywords: Haghighat-e Mohammadiyeh, Haghighat-e Alawieh, theoretical mysticism, Imam Khomeini.

